

به نام مهربان ترین

# چقدر با تو خوبم !

اکرم اسماعیلی پور (محدثه)



تصویرگر و طراح گرافیک

کیانوش غریب پور

!

چقدر با تو خوبم

با اجازه تو

تقدیم به مادرم و پدرم

به خاطر ...

چه بگویم!؟

... همه چیز

محدثه

مهربان‌ترین

!

چشمانم باز است و نگاهم بیخزده

از هراس خوابی که در بیداری‌ام جاریست.

تو

درهمین لحظه‌ها که هراسانم از این غفلت ممتد،

بیداری‌ام را امضاء کن و با آن قلمی که خوب می‌شناسمش

خط بکش بر مشق‌های سیاه روزهای رفته...

و از نو سرمشق بگذار بر سفیدی امروز و فردایم.

من آمده‌ام از شبی دراز؛ آمده‌ام پیش چشمان تو در بیداری غرق شوم!

حالم خوب است!

تو

با چقدر

چرتکه می اندازم به جان روزهایم، نفس هایم و لحظه هایم ...

• تمام این ثانیه ها پیوند دارند با دلهره ای نجیب از جنس یک سؤال

به کدام سمت می روم؟

جمع نفس هایم می شود نگاهِ راضی تو ؟!

راستش گاهی حس می کنم به اندازه تمام تاریخ خسته ام...

و فقط نگاه راضی تو می تواند این خستگی را از شانه های من بگیرد.

چه آسوده خواهم بود وقتی لبخند تو مهمان نگاه نگرانم شود!

لبخندی که معنای آن را صبح می داند وقتی که می دمد، درخت می داند

وقتی که میوه می دهد و پروانه می داند وقتی که بال می کشاید و ...

می فهمم وقتی بار امانت را از دوشم

برمی گیری و دست بر شانه هایم می گذاری.

# من، انسان

خستگی تمام تاریخ را نگاه راضی تو از تنم زدود ...

خدایی که لابه لای نفس هایم پیدایی... !

من گم می شوم اگر در مسیر چشمان تو نباشم؛ اگر دست در دستانت تو نباشم.

می دانم... و باز نمی دانم چرا بازیگوشی این کودک، او را از امنیت دست مادر

می برد به خیال یخی یک بستنی که زیر آفتاب آب می شود

و چه زود هم آب می شود! گریه سر می دهد و به هر کس می نگرد

! ?

به امید دیدن کسی که مطمئن باشد. مگر پیدا می شود

فقط او را می خواهد که از اوست.

در این خیابان شلوغ که گویا نامش دنیا است، با ویتترین های غریبش، با نورهای

زننده مزاحمش... تو را گم می کنم اگر نگاهت را از من برداری. نگذار خیال

کودکانه ای ببرد مرا به آن سوی شلوغی ها!

می دانم گم می شوم اگر بیداری تو دستگیرم نشود در این

هیاهوی هیچ در هیچ. در آغوشم بگیر و بگذران از خیال خام یک

بستنی که گاهی مرا کودکانه جامی گذارد میان غربت سرگردانی...

خدایی که لابه لای نفس هایم پیدایی... !